Scientific Journal
The History of Islamic Culture And Civilization
Islamic Maaref University
Vol. 16, Summer 2025, No. 59

The Process of the Presence of Religion in the Field of Culture and Civilization (Islamic Civilization) A Review and Criticism of Marshall Hodgson's Viewpoint

Ali Moradi [1]

1. Doctorate in Islamic History and Civilization from Maaref University, and a graduate of the fourth level of the Seminary, Qom, Iran.
f32306230@gmail.com

Abstract Info

Article Type:
Research Article

Received:
2024.11.20
Accepted:
2025.03.10

Abstract

Some orientalists, with a realistic analysis of Islamic civilization, seek to highlight the most important element of civilization, namely religion. Hodgson, as the founder of Islamic Studies at the University of Chicago, is one of the few orientalists who has a realistic view of Islamic civilization. In Hodgson's thought, Islamic civilization has been the most important civilization in history in which religion has played a central role, so the idea of the intertwining of religion and culture forms the foundation of Hodgson's civilizational thought. Hodgson has a unique methodology in historical studies that is based on the relationship between the spiritual and material elements of humanity. In this method, religion as a civilizational element needs to be objectified at the social level. Therefore, Hodgson considers the process of civilizationalization of religion as the path of transforming religion into culture. And it seeks to portray what it sees as the distinction between religion as a divine command and culture as a human heritage. This article uses the analytical method.

Keywords Marshall Hodgson, civilization, religion, culture, entanglement.

Cite this article: Moradi, Ali (2025). The Process of the Presence of Religion in the Field of Culture and Civilization (Islamic Civilization) A Review and Criticism of Marshall Hodgson's Viewpoint. *The History of Islamic Culture And Civilization*. 16 (2). 33-50. DOI: 10.22034/16.59.31

DOI: https://doi.org/10.22034/16.59.31

Publisher: Islamic Maaref University, Qom, Iran.

مجلة علمية
تاريخ الثقافة والحضارة الإسلامية
السنة ١٦ / الصيف عام ١٤٤٧ / العدد ٥٩

مسار حضور الدين فى مضمار الثقافة و الحضارة (الحضارة الاسلاميكيت) دراسة و نقد وجهة نظر المارشال هاجس

علي مرادي [١]

١. دكتوراه مدرس التاريخ و الحضارة الاسلامية، جامعة المعارف الاسلامية، قم، خريج مرحله رابعة في الحوزة العلمية، قم، ايران.
f32306230@gmail.com

معلومات المادة	ملخّص البحث
نوع المقال: بحث **تاريخ الاستلام:** ١٤٤٦/٠٥/١٨ **تاريخ القبول:** ١٤٤٦/٠٩/٠٩	بعض المستشرقين من خلال تحليل واقعي للحضارة الاسلامية بصدد تمييز أهم عنصر حضاري يعني الدين. يعد هاجسن باعتباره مؤسس الدراسات الاسلامية في جامعة شيكاغو احد المستشرقين القلائل الذين لهم نظرة واقعيه تجاه الحضارة الاسلامية. في فكر هاجسن كانت الحضارة الاسلامية أهم حضارة في التاريخ حيث كان للدين فيها دورا محوريا لذلك يشكل فكرة اندماج الدين و الثقافة اساس الفكر الحضاري لهاجسن. لهاجسن في الدراسات التاريخية، معرفه أسلوب فريد من نوعه المبنيه علي التواصل بين العناصر المعنوية و المادية للبشر. في هذا الاسلوب يحتاج الدين باعتباره عنصرا حضاريا، الي العينية علي المستوي الاجتماعي. من هذا المنطلق يري هاجسن مسار صنع الحضارة للدين يتم من خلال مسار تبديل الدين الي الثقافة و علي اثر ذلك يتم ترسيم ما هو به عنوان التمايز بين الدين باعتباره أمرا الاهيا و الثقامه باعتباره أرثا بشريا. في هذا المقال تم الاستفادة من الاسلوب التحليلي.
الألفاظ المفتاحية	المارشال هاجسن، الحضارة، الدين، الثقافة، الامتزاج.
الاقتباس:	مرادي، علي (١٤٤٧). مسار حضور الدين في مضمار الثقافة و الحضارة (الحضارة الاسلاميكيت) دراسة و نقد وجهة نظر المارشال هاجس. *مجلة تاريخ الثقافة والحضارة الأسلامية*. ١٦ (٢). ٥٠ـ٣٣. DOI: 10.22034/16.59.31
رمز DOI:	https://doi.org/10.22034/16.59.31
الناشر:	جامعة المعارف الإسلامية، قم، ايران.

نشریه علمی
تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی
سال ۱۶، تابستان ۱۴۰۴، شماره ۵۹

فرایند حضور دین در ساحت فرهنگ و تمدن (تمدن اسلامیکیت) بررسی و نقد دیدگاه مارشال هاجسن

علی مرادی [۱]

۱. دکتری مدرسی تاریخ و تمدن اسلامی، دانشگاه معارف اسلامی و فارغ‌التحصیل سطح چهار حوزه علمیه قم، ایران.
f32306230@gmail.com

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: پژوهشی
(۵۰ ـ ۳۳)

تاریخ دریافت:
۱۴۰۳/۰۸/۳۰
تاریخ پذیرش:
۱۴۰۳/۱۲/۲۰

چکیده

برخی از مستشرقین با تحلیل واقع‌بینانه از تمدن اسلامی به دنبال برجسته کردن مهم‌ترین عنصر تمدنی یعنی دین هستند. هاجسن به عنوان مؤسس مطالعات اسلامی در دانشگاه شیکاگو یکی از معدود مستشرقینی است که نگاه واقع بینانه به تمدن اسلامی دارد. در اندیشه هاجسن تمدن اسلامی مهم‌ترین تمدن در تاریخ بوده است که دین در آن نقش محوری داشته است لذا اندیشه درهم تنیدگی دین و فرهنگ شالوده فکر تمدنی هاجسن را تشکیل می‌دهد. هاجسن در مطالعات تاریخی، روش‌شناسی منحصربه‌فردی دارد که مبتنی بر ارتباط بین عناصر معنوی و مادی بشر است. در این روش دین به عنوان یک عنصر تمدنی نیاز به عینیت یافتن در سطح اجتماعی دارد. از این جهت هاجسن فرایند تمدن‌سازی دین را از مسیر تبدیل دین به فرهنگ می‌داند و در پی آن است که آنچه را به عنوان تمایز بین دین به عنوان امری الهی و فرهنگ به عنوان میراث بشری را به تصویر بکشد. در این مقاله از روش تحلیلی استفاده شده است.

واژگان کلیدی: مارشال هاجسن، تمدن، دین، فرهنگ، درهم تنیدگی.

استناد: مرادی، علی (۱۴۰۴). فرایند حضور دین در ساحت فرهنگ و تمدن (تمدن اسلامیکیت) بررسی و نقد دیدگاه مارشال هاجسن. *تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی*. ۱۶ (۲). ۵۰ ـ ۳۳. DOI: 10.22034/16.59.31

کد DOI: https://doi.org/10.22034/16.59.31

ناشر: دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

طرح مسئله

دین در تاریخ ایده‌ای تمدن‌ساز است به چه معنی است؟ با مطرح کردن دین در سطح تمدن چه پیامدهایی در سطح تحلیلات کلان مطالعات تاریخی ایجاد می‌شود؟ مارشال هاجسن در کتاب ترجمه نشده ***اعجاز اسلام***[1] اسلام را به‌عنوان یک تلاش معنوی با بینش اخلاقی عمیق هم تراز با سایر ادیان جهان قرار می‌دهد. او همچنین اصطلاحات تاریخی و دینی را با انکار پیش‌فرض‌های سابق دوباره بازاندیشی کرده و اصطلاحاتی مانند «اسلامیکیت» را ابداع می‌کند. در اندیشه هاجسن دین صرفاً امری انتزاعی در ذهن بشر و صرفاً امری شخصی نیست بلکه عنصری است که ایده عینی تمدن‌ساز را ارائه می‌دهد و در کلان‌ترین سطح ساختارها؛ تمدن را بازطراحی می‌کند. هاجسن فرایند تبدیل شدن دین به فرهنگ را تنها راه تمدن‌سازی دینی می‌داند و مکانیزم مشخصی بر اساس خوانش اخلاقی از دین در تحقق ایده تمدن را مناسب می‌داند. او دین را پدیده‌ای از نوع وجدان انسانی می‌داند و حوادث بیرونی بازتابی از ذهن و وجدان انسان است که تاریخ را می‌سازد. بنابراین هاجسن یافتن جایگاه دین و حضور مؤثر آن در تحولات تمدنی را مهم‌ترین سؤالی می‌داند که باید به آن پاسخ داده شود.

ضرورت توجه به دین از نظر هاجسن

هاجسن با تأکید بر اینکه مسلمانان با محوریت دین توانستند بزرگترین تمدن پیشامدرن را به وجود آورند نقش دین را در سطح تمدنی برجسته می‌کند. هاجسن در مقابله با پارادایم‌های شرق‌شناسی رایج؛ وجدان و تعهد انسان‌گرایانه به تاریخ جهانی غیر نژادگرایانه مبتنی بر برادری همه انسان‌ها را استدلال قدرتمندی علیه نهلیست‌ها در حوزه معرفتی و اگنوستیک‌های اخلاقی می‌داند. از این جهت دین‌شناسی هاجسن به شدت با مورخ فرانسوی فرنالد برودل موافق است؛[2] زیرا آزادی انسان در ساخت تمدن با درک عمیقی از تاریخ در سنت‌های الهی ترکیب شده است[3] هاجسن نقش دین و عقبه میراثی آن را در تمدن؛ عاملی برای گذر از ذهن تنگ و تاریک نژادپرستی قوم‌گرایانه و جهان‌وطنیت مریض غربی می‌داند.[4] بنابراین معتقد است که مورخ برای کنار آمدن با چالش‌های تاریخ جهان در عصر جهانی باید اصول بنیادینی داشته باشد که سنت‌های جهانی را در حال و آینده نشان دهد و چنین اصولی منحصر در بینش الهی است.[5] برای هاجسن تاریخ کیهانی (الهی) مهم بوده است و در میان آخرین متن‌های هاجسن یک

1. venture of islam.
2. Hourani, ***Review: The Venture of Islam***, p 4.
3. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 484.
4. Geyer, ***intervention of world history***. P 7.
5. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 484.

سخنرانی منتشر نشده وجود دارد که به‌عنوان (مورخ به‌عنوان متکلم)[1] معروف است او به دنبال این امر بود که تاریخ جهان برای اینکه به سعادت برسد باید پیامبرانه باشد نکته مهم در رویکرد هاجسن توجه به علمای دین به‌عنوان قهرمانان اصلاح‌گر کاملاً مشهود است.[2]

مفهوم‌شناسی

۱. دین

هاجسن دین را امری معنوی می‌داند که بر قلب انسان القا می‌شود و نوعی پیوند انسان را با ماوراء ایجاد می‌کند. در این ارتباط انسان سعی می‌کند با عمل به دستورات الهی خود را به خالق نزدیک کند. از نظر هاجسن ماهیت دین همان حس حقیقت‌جویی است که در نهاد و فطرت انسان نهفته است و این حس در تمام انسان‌ها وجود دارد.[3]

۲. فرهنگ

هاجسن فرهنگ را از جنس آداب و رسوم اجتماعی می‌داند که برایندی از سنت‌های هر منطقه است. باتوجه‌به اینکه سنت‌های تولید شده بر اساس نیاز اجتماعی مردم است فرهنگ نیز در راستای تقاضای اجتماعی و همسو با آن شکل می‌گیرد. ماهیت فرهنگ از جنس تعامل و ارتباط بیرونی است و سعی می‌کند برای غنی‌تر کردن خود از تمام سنت‌ها بهره ببرد. فرهنگ دینی نیز تلفیقی از امر وحیانی و کنش انسانی برای رسیدن به سبک خاصی از زندگی است.[4]

۳. تمدن

به نظر هاجسن تمدن پاسخی مشروع از جانب انسان برای درک خودِ جمعی و به‌مثابه ایده سازنده برای کشف حقایق تاریخی است. تمدن یک واحد منسجم است که فهم حوادث تاریخی را در یک چارچوب معین ممکن می‌سازد. ماهیت تمدن از فرهنگ‌های متعدد (culture compound) شکل گرفته است در واقع تمدن زنجیره‌ای بی‌پایان از زندگی فرهنگی محلی است. باتوجه‌به ماهیت ترکیبی تمدن‌ها؛ از نظر هاجسن تمدن‌ها گروهای بزرگی از فرهنگ‌ها هستند که به نحو آگاهانه در سنت‌های انباشته متقابل مشارکت می‌کنند و هدف آنها نیز یافتن پاسخ به نیاز انسان در فرایند توسعه تمدنی است. در نظر او

---

1. Historian as theologian.
2. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, P 24.
3. Ibid, P 36.
4. Ibid, P 45.

تمدن‌ها از نظر شکل‌گیری فرهنگی در فرایند تاریخی و هم از نظر ابزارهای تحلیل برای مطالعه نظم وسیع‌تری از واکنش‌های متقابل ارزشمند هستند.[۱]

فرایند تلفیق دین و فرهنگ

۱. دین به عنوان کنش تمدنی

هاجسن تمدن اسلامی را امری تدریجی‌الحصول می‌داند که دین به‌عنوان لایه درونی ـ معنوی و فرهنگ به‌عنوان بعد مادی از ارکان تکوین و توسعه تمدن هستند. کنش‌گری از منظر هاجسن به معنای تأثیرگذاری از جنس معناسازی در عناصر تمدن است.[۲] از این جهت دین باتوجه‌به قدرت نرمی که دارد از اهمیت بیشتری برخوردار است.[۳] هاجسن کنش دینی را مبتنی بر جهان‌بینی انسان می‌داند؛ امری که از عالم وراء مادی نشئت گرفته است و فهم انسان از خود، عالم و جهان تمدنی به چنین درکی وابسته است.[۴] از نظر هاجسن مهم‌ترین بعد انسانی، روح معنوی او است که متصل به عالم ملکوت است. در این اتصال دین سعی می‌کند هدف زندگی بشر را باتوجه‌به ابعاد درونی و بیرونی انسانی و در پاسخ به چالش‌هایی که تمدن پیش روی او قرار می‌دهد معین می‌کند.[۵] بنا بر نظر هاجسن؛ تحولات تمدنی، انسان را از لایه‌های درونی به لایه‌های بیرونی سوق می‌دهد زیرا لایه‌های بیرونی بازتابی از ذهنیت انسان به‌عنوان بخشی از هویت انسانی هستند. در چنین فرایندی، انسان مؤمن درک معنوی را در تلفیق با نظم اجتماعی برای رسیدن به پاسخ نهایی به خواسته انسان به کار می‌برد زیرا تأثیر شرایط اجتماعی در رسیدن به حقیقت به نحوی است که موجب می‌شود دین به معنای حس حقیقت‌جویی، زاویه دید انسان را از (خودِ شخصی) به (خودِ اجتماعی) تغییر دهد.[۶] علت این تلفیق در حقیقت واحدی است که در هم‌گرایی نوع بشر نهفته است بنابراین دین نمی‌تواند محصور در ذهن انسان باشد. بنابراین جهت‌دهی و تغییر در رویکردها و شیوه‌ها به نحو عمیقی با دین گره خورده است.[۷] با این نگاه دین یک سنت برتر است که به جهان‌بینی گره خورده است.[۸] هاجسن از نظر تاریخی به اقدام خلاقانه پیامبر اسلام اشاره می‌کند که حلقه وصل دین و کنش اجتماعی در لایه بیرونی بود.[۹] از نظر هاجسن اصولاً کنش دینی مسلمانان در ارتباط با نوعی خودآگاهی جمعی است زیرا

---

1. Zemon Davi, ***decentering world history***, p 96.
2. Ahmed, ***What Is Islam?***, p 348 - 68.
3. Mazlish, ***Civilization and Its Contents***, p 14.
4. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 88.
5. Ibid, p 75 - 77.
6. Ibid, p 173.
7. Ibid, p 36.
8. nasr, ***knowledge and sacred***, p 67 - 74.
9. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 82.

باتوجه‌به اینکه تعهد انسان مسلمان برخاسته از حقایق اسلام است خودآگاهی خود را بر اساس تعهد به دین به‌عنوان بخشی از هویت اجتماعی نشان می‌دهد در نتیجه دین اسلام گرایش بیرونی پیدا کرده و درک متقابلی را با سنت‌های فرهنگی سکولار تسهیل می‌کند و از این لحاظ جهت‌گیری خاصی بین عمل دینی و عمل عرفی و تأثیر متقابل آنها شکل گرفته که این کنش‌های متقابل مقارن با تحقق و توسعه اجتماعی دین، زمینه را برای فضای بزرگتری به نام تمدن اسلامیکیت آماده می‌کند.[۱]

هاجسن در مقام پاسخ به این سؤال است که چرا دین اسلام در قالبی فراتر از آموزه صرفاً انتزاعی و شخصی در قالب فرهنگ تمدنی تجلی پیدا کرده است. او پاسخ را در تمایل اقدام خلاقانه مبتنی بر تقوای شخصی به آشکار شدن در سنت‌های عرفی با هدف زنده نگه داشتن خود می‌داند زیرا دین در صورتی می‌تواند کنش‌گر باشد که اولاً دارای خلاقیت باشد و ثانیاً در راستای پاسخ به چالش‌های حیات انسانی باشد.[۲] از نظر هاجسن نحوه ظهور و بروز اسلام به‌عنوان ایده معنوی با فرهنگ متفاوت است. فرهنگ از نوع گیرنده Reciver و دین از جنس تأثیرگذار است[۳] که گاهی در قالب و یا همسو با تطورات ذهن بشری کنش گری می‌کند و همین امر سبب شده است که دیدگاه‌های تاریخی متفاوتی برای درک، تفسیر و یا تأسیس سنت فرهنگی از مفاهیم و اعمال دینی ایجاد شود. در نتیجه هاجسن درصدد است که پارادایم معرفتی نوینی را در ارتباط دین و جامعه بر اساس رویکرد مارکس وبر ارایه می‌کند.[۴]

۲. تجربه دینی زمینه‌ساز وحدت تمدنی

هاجسن هدف تمدن را همزیستی در راستای رسیدن به صلح کل می‌داند؛ بنابراین کنش‌گری دین به‌عنوان لایه درونی ماهیت بشر نیاز به زمینه مشترک بین انسان‌ها دارد. هاجسن تمدن را بدون در نظر گرفتن امر معنوی مشترک بین بشر ممکن نمی‌داند. او تجربه درونی انسان را به‌عنوان امری معنوی سرمنشأ فرهنگ و تمدن می‌داند که اساس آن نیز مبتنی بر مفهوم الوهیت و ارتباط آن با وجدان انسان است[۵] زیرا او ارتباط بین انسان و خالق را امری باطنی می‌داند که منجر به درهم‌تنیدگی حیات مادی و معنوی می‌شود. در این سطح، انسان‌ها از آن جهت که امر معنوی را از عالم بالا گرفته‌اند در یک سطح قرار دارند و عامل اتصال فرهنگ‌ها نیز امر معنوی است.[۶] بنابراین از نظر هاجسن اسلام واقعی، ایده‌ای از جنس معنا است که در زندگی اخلاقی انسان خود را نشان می‌دهد و با این رویکرد مسلمانان از نظر

---

1. Ibid, p 14.
2. Ibid, P 361.

۳. بابایی، ***وحدت و تنوع***، ص ۳۳۵.

4. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 4.
5. Ibid, v 3, p 68.
6. burke, **Rethinking world history**, p 92.

معنوی میزان بالاتری از معنویت را نسبت به دیگران نداشتند زیرا خود و دیگران را در برابر خدا برابر می‌دانستند.[۱] دلیل هاجسن در این نکته نهفته است که در فضای وسیع تمدنی، او معیاری برای سنجش درون انسان نمی‌یابد. بنابراین تلاش فرد برای فراتر رفتن از زندگی مادی از نظر او امری مشترک و غیر قابل تمایز بین انسان‌ها است.[۲] با این ملاک هاجسن زندگی اسلام‌گونه را معیار تمدن اسلامی می‌داند که غیر مسلمانان نیز در آن مشارکت دارند.[۳] ملاک هاجسن در داشتن تجربه مشترک، نوع نگرش آنها به جهان هستی و توجه به خالق است که تجربه و سبک زندگی مشترک بر گرفته از معنویت را شکل می‌دهند و از این حیث بودیسم دین محسوب می‌شود و مارکسیسم دین نیست.[۴] هاجسن معتقد است که ادیان مختلف در تمدن اسلامی دارای آگاهی درونی مخصوص به خود داشته و سطحی از حقیقت را در خود جای داده‌اند و بر این اساس برتری یک دین بر سایر ادیان مطرح نیست بلکه اسلام تکمیل کننده میراث گذشته است.[۵] هاجسن در رد برخی مستشرقین در مورد برتری ادیان می‌گوید:

> در آن دسته از مسیحیان که مایل به پذیرش اعتبار معنوی اسلام هستند این گرایش وجود دارد که اسلام را نوعی نسخه کوتاه و رقیق شده از حقیقت مسیحیت می‌دانند و هر حقیقتی که در اسلام وجود دارد در مسیحیت هم وجود دارد با این تفاوت که این حقیقت در مسیحیت فراتر از آن است که مسلمانان به آن پی ببرند لذا از چنگ زدن به آن طفره می‌روند به همان نسبت نیز مسلمانان در طول تاریخ، مسیحیت را به‌عنوان یک حقیقت بریده یا دین منحرف شده تلقی می‌کنند.[۶]

همچنین هاجسن با همیلتون گیب از این نظر که اسلام یک نوع حرکت جدید و روح زنده‌ای در فضای آن زمان جامعه بود موافق است اما با نظر او مبنی بر برتری مسیحیت بر اسلام مخالف است.[۷] بنابراین هاجسن معتقد است که تمدن اسلامی را به معنای واقعی آن باید بر اساس رویکرد صوفیانه شناخت که قابلیت همزیستی با تجربه‌های معنوی و مادی بشری را دارد.[۸] بنابراین اعتقاد به انحراف یک دین یا فرهنگ و بیگانه دانستن آن موجب فاصله گرفتن تجربه‌های مشترک و دور شدن از (خودِ اجتماعی) می‌شود و اساساً تمدنی شکل نخواهد گرفت زیرا او برتری تحمیلی ادیان را موجب نزاع

1. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, P 537.
2. Ibid, p 88.
3. Borjian, ***Rethinking world history***, p 35.
4. Tamari, **The Venture of Marshall Hodgson**, p 25.
5. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 33.
6. Ibid, p 49.
7. Geyer, **intervention of world history**, p 42.
8. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 203.

فرهنگ‌ها و درنتیجه برخورد تمدن‌ها می‌داند. از طرفی عدم وجود معیاری برای سنجش خودآگاهی دینی، هاجسن را بر آن می‌دارد تا در نوع نگاه خود به دنبال مشروعیت‌بخشی به سطوح معرفتی در بین ادیان و فرهنگ‌های مختلف باشد.[۱] هاجسن با این نگرش شهودی به مقوله تجربه دینی و با رویکردی صوفیانه پیام اصلی ادیان را مد نظر قرار داده و با رویکردی کواکری سعی در رساندن همه آنها به یک نقطه مشترک در مقام عمل دارد.[۲] از این جهت هاجسن تمدن مسلمانان را ترکیبی از فرهنگ‌هایی می‌داند که برخی ریشه دینی و برخی منشا غیر دینی دارد و آنچه را که به‌عنوان تمدن اسلامیکیت می‌شناسیم مجموعه‌ای از دستاوردهای عینی مبتنی بر تجربه دینی بینابینی و مشترک است.[۳] بنابراین در مطالعه تمدن اسلامی هاجسن معتقد است که باید رویکرد بافتی را برگزینیم که پیوستگی تمدنی را در مشارکت با سایر تجربه‌های دینی یا هر چیزی که در محیط اطراف دین شکل گرفته و به نحوی از آن متأثر شده را نشان می‌دهد.[۴]

هاجسن معتقد است اسلام به‌عنوان دین تمدنی چنین تجربه مشترکی را در قالب تمدن اجرا کرده است و احساس جذبه و اتحاد را با وجدان آگاه سایر ادیان به اشتراک می‌گذارد.[۵] او به برخی مظاهر فرهنگی مانند هنر و معماری اشاره می‌کند که حضور ادیان مختلف را می‌توان در آنها مشاهده کرد.[۶] نگرش صوفیانه هاجسن به تمدن اسلام تا حدی تحت تأثیر باورهای مذهبی شخصی و محیط اجتماعی او بوده است.[۷] او اذعان می‌کند که شخصاً یک مسیحی معتقد با رویکرد کواکریسم[۸] است و خوانش او از تاریخ اسلام به‌عنوان یک مسئله اخلاقی و معنوی را نمی‌توان از اعتقاد کواکری او مبتنی بر وجود نور الهی مسیح در تمام بشریت جدا کرد و احترام او برای صوفیه و عرفا نیز از این جهت است.[۹] هاجسن جنبه معنوی ادیان را از آنجا که سبب نرمی و لطافت در کارها می‌شود[۱۰] تنها بُعد مشترکی می‌داند که می‌تواند عامل وحدت فرهنگی هم در سطح بیرونی و هم در سطح درونی تمدن شود. ازاین‌رو معنویت و لو اینکه مساوی با دین نباشد می‌تواند با لایه‌های شهودگرایی در تجربه‌های متفاوت بشری به اشتراک

1. Ibid, p 14.
2. Ibid, p 13.
3. Ibid, p 232.
4. burke, ***Rethinking World History***: Essays on Europe, Islam, p 296.
5. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 232.
6. Ibid, v 2, p 68.
7. Tamar, **The Venture of Marshall Hodgson: Visionary Historian**, p 61.
۸. کویکرها quakerism به دنبال این هستند که خدا را مستقیماً، در درون خودشان و در روابط با دیگران و دنیای اطراف تجربه کنند. کواکریسم به جای مجموعه‌ای از باورها، یک شیوه زندگی است. این ریشه در مسیحیت دارد و بسیاری از کواکرها زندگی و آموزه‌های عیسی را الهام‌بخش می‌دانند.
9. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 200 - 210.
10. Mazlish, **Civilization and Its Contents**, p 14.

گذاشته می‌شود.[۱] تأکید بر اخلاق جمعی به معنای احترام به تجربه معنوی دیگران و سیر سلوکی انسان، راز استمرار این رویکرد در عرصه تعاملات اجتماعی است.[۲] هاجسن باتوجه‌به نرمی و لطافت بعد معنوی دین، حداقل درک مشترک بین آنها را به‌عنوان آگاهی دینی و تجربه جمعی تمدن می‌پذیرد. او این درک مشترک را تمدن اسلامیکیت می‌نامد[۳] که نوعی سبک زندگی را معرفی می‌کند که بر همه فرهنگ‌ها تطبیق می‌کند و هاجسن چنین الگوی تمدنی مسلمانان را بر اساس تجربه‌های مشترک قابل تجدید و تکرار می‌داند. بر اساس چنین مبنایی متعهدین به دین یا فرهنگ خاص و عدم متعهدین می‌توانند در این آگاهی شرکت کنند.[۴]

۳. تجسم دین در قالب فرهنگ

هاجسن شکل‌گیری تمدن اسلامیکیت را بر اساس تعامل دوسویه فرهنگ و دین می‌داند[۵] لکن در این رابطه دیالکتیک جهت اثرگذار و اثرپذیر در دین با جهات اثرپذیر در سویه فرهنگ متفاوت است. نقشی که فرهنگ در این نقطه بازی می‌کند نقش گیرنده دین، ارائه سؤال و نیاز و کاربرد دین در صحنه اجتماع است و نقش دین ارائه پاسخ به نیازهای فرهنگی است زمانی که چنین دینی در چنین فرهنگی نزول می‌کند خود دین در مقام ثبوت به امر فرهنگی در مقام اثبات تبدیل می‌شود و بخشی از فرهنگ در حیطه طلب پاسخ به نیازهای دینی می‌شود و دین به یک امر فرهنگی تبدیل می‌شود. اما فرهنگی شدن دین هرگز به معنای زمینی شدن دین و تهی شدن از هویت وحیانی نیست بلکه فرهنگی شدن دین نوعی از توسعه دین از آسمان به زمین است.[۶] هاجسن شکل‌گیری تمدن اسلامیکیت را در عینیت‌بخشی به دین و تبدیل آن به فرهنگ می‌داند که ابتدا از نظام اخلاقی اسلام شروع می‌شود با این توضیح که بیشترین ارتباط مستقیم با قرآن و روایات را نظام اخلاقی دارد که مجموعه وسیعی از قوانین احوال شخصیه و تحریم‌های کیفری را شامل می‌شود که هرگز به طور انحصاری و کامل اعمال نمی‌شود[۷] بلکه همیشه در معرض وجدان قرار می‌گیرد تا بتواند با سایر فرهنگ‌ها، خوانشی بین‌الاذهانی داشته باشد. در این راستا اسلام از مرحله باورهای ذهنی منحصر به خود خارج شده و متأثر از محیط اطراف بینش دین فرهنگی را ارائه می‌دهد. چنین اثرپذیری، فرهنگ و دین را دو روی یک سکه قرار می‌دهد. هاجسن می‌گوید:

---

1. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 2, p 68.
2. Ibid, v 3, P 68.
3. Ibid, p 65.
4. Geyer, **intervention of world history**, p 16.
5. Hifdil, ***Islam and civilization***, p 6 – 7.

۶. بابایی، ***پیوستگی در تمدن***، ص ۳۴۳.

7. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 74.

> اگر مردم می‌خواهند از ایده دین انتزاعی به سمت اجرای عینی آن در میان تعداد بیشماری از پیچیدگی‌های زندگی حرکت کنند لامحاله باید به معرفت جمعی برسند در این مسیر مسلمانان از هسته باطنی اسلام شخصی به سمت مجموعه وسیعی از قوانین اجتماعی حرکت می‌کنند.[۱]

در این حرکت هاجسن وحدانیت و الهام نبوی را نوعی نیروی اخلاقی و معنوی فراتر از نظم طبیعی می‌داند که جنبه‌ای ناگسستنی از وجود انسان مسلمان است و برای تکامل زندگی خود باید این نیروی معنوی را در زندگی اجتماعی متجلی کند. بنابراین برای درک همگانی و قابل فهم کردن آن باید معانی دینی و معنوی به نحو قالب‌های فرهنگی درک شوند.[۲] و در مرحله بعد می‌توانند ساختاری قانونمند را شکل دهند که ابعاد معنوی ـ دینی تمدن به نحو عینی در دسترس همگان خواهند بود به‌نحوی‌که توسعه تمدن را می‌تواند به امر دینی نسبت داد. اگر چه هاجسن تحقق فرهنگ دینی را از ابعاد اخلاقی آغاز می‌کند اما معتقد است در فرایند تمدنی، دین از منظر معنادارتری از زندگی معنوی فراتر می‌رود و بر این اساس ملزومات و دستاوردها در سطح وسیع‌تری از اعمال دینی و اجتماعی نفوذ می‌کند.[۳] در این سطح از گستره تمدن، دین تمام جنبه‌های حیات انسانی از تولد تا مرگ را پوشش می‌دهد و احکام اجتماعی دین از طریق معاشرت با انواع عادات و رسوم در هم می‌آمیزد.[۴] از این جهت هاجسن با همیلتون گیب موافق است که اسلام یک تمدن کامل در عرصه اجتماع است.[۵] زیرا بین دین و فرهنگ اگر چه تفاوت وجود دارد اما هر دو اشاره به ابعاد مختلف و درهم‌تنیده زندگی بشر دارند.[۶]

هاجسن نکته درهم‌تنیدگی دین و فرهنگ را از این جهت می‌داند که علی‌رغم پتانسیلی که دین با منشأ وحیانی دارد اما بدون تلفیق با زندگی اجتماعی، الگو مشترک تحقق نمی‌یابد زیرا قرآن و شریعت از آن جهت می‌توانند انگیزه و محرک برای سنت‌ها و فرهنگ باشند و بالطبع آنها را قابل درک کنند که با زندگی اجتماعی تلفیق شوند.[۷] بنابراین هاجسن قائل است که نگاه تمدنی به دین موجب گرایش بیشتر فرهنگ به دین می‌شود زیرا در رویکرد تمدنی هر کدام از دین و فرهنگ نیاز متقابل بهم دارند.[۸] هاجسن باتوجه‌به این نکته، دین به طور عام و اسلام به نحو خاص را ایده‌ای تمدنی می‌داند زیرا دین باتوجه‌به

---

1. Ibid.
2. Ibid, P 87.
3. Ibid, P 76.
4. Ibid, p 75.
5. Hifdil, ***Islam and civilization***, P 6 – 7.
6. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, P 10.
7. Ibid, P 370.
8. Ibid, v 3, p 432.

خلاقیت در گفتمان‌سازی می‌تواند فرهنگ‌ها را راهبری کند که در سطح حداقلی به معنای همزیستی و در سطح حداکثری تجانس معنایی را در عناصر فرهنگی تمدن با دین نشان می‌دهد.[۱]

هاجسن این سؤال را مطرح می‌کند که فرایند تأسیس تمدن اسلامی بر اساس تبدیل آموزهای دینی به سنت فرهنگی چگونه است؟ او در تبدیل دین به فرهنگ تهعد شخصی را همراه با تعهد گروهی در عینیت‌بخشی به فرهنگ دینی مهم می‌داند و هر اندازه گفتگوی متراکم‌تری با فضای بیرونی برقرار شود استمرار و عمق عینیت، بیشتر خواهد بود.[۲] دین نیز باتوجه‌به ساختار اخلاقی که مهم‌ترین عنصر آن است ظرفیت بالایی برای انباشت و عینیت یافتن مفاهیم و ایده‌های دینی در قالب فرهنگ در جامعه دارد.[۳] هاجسن دین را از آن جهت که در ساخت عناصر فرهنگی نقش دارند در تطور تمدنی مهم می‌داند زیرا دین سعی می‌کند معیارهای اخلاقی را در چارچوب قابل فهمی برای مردم تشریح کند. باتوجه‌به اینکه مفاهیم دینی محض، بدون واسطه در متن اجتماع ظهور پیدا نمی‌کنند برای فهم آنها، باید دین از طریق پیوند با نیازهای اجتماعی ـ اخلاقی، مفاهیم درونی را برای عموم قابل فهم کند.[۴] از این جهت هاجسن به دنبال این است که نتایج و پیامدهای دین را در تاریخ اجتماعی بشر ارزیابی کند.

از نظر هاجسن ویژگی فرهنگ و دین جامعه‌پذیری آن است و از آنجا که عمده‌ترین فعالیت انسانی، فعالیت گروهی است هر مسلمانی حقوق و مسئولیت دینی و اجتماعی باتوجه‌به تعهدات مشترک دارد که چنین حقوق و تعهداتی باید متناظر باهم باشند.[۵] بنابراین در شکل‌گیری فرهنگ دینی از یک نگرش انضمامی اجتماعی ـ مادی و معنوی استفاده می‌کنند و هرگاه دین تبدیل به فرهنگ شود در این سطح به‌عنوان یک نهاد اجتماعی، گفتمانی را متأثر از بینش معنوی بین انسان و جهان کیهانی ارائه می‌کند که جهت‌گیری کلی تمدن را شکل می‌دهد.[۶] از نظر هاجسن در این حرکت، انسان مؤمن سعی می‌کند تجربه معنوی و تعهد گروهی را وارد اجتماع کند. باتوجه‌به اینکه شروع دین با یک اقدام خلاقانه و متناسب با مطالبه جامعه است در ادامه نیز در راستای تغییر گفتمان و ابداع خلاقیت حرکت می‌کند که ناشی از اقتضائات اجتماعی برای حفظ کنش‌گری خود در جامعه است.[۷] نقش راهبری و هموسازی دین از جنس معناسازی و در پاسخ به چالش‌ها، عینیت فرهنگ و دین را تقویت می‌کند.[۸] از نظر هاجسن درصورتی‌که روند معناسازی دین کم‌رنگ شود

1. Ibid, v 1, p 66.
2. Burke, ***Rethinking world history***. p 16 - 17.
۳. جوزف شاخت، وحدت و تنوع در تمدن اسلامی، ص ۱۳۴.
4. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 115.
5. Ibid, p 78.
6. Ibid. P 80.
7. Ibid, P 78.
8. Ibid, p 62.

باتوجه‌به اینکه فرهنگ مبتنی مستلزم توسعه سیستماتیک آگاهی جمعی بر اساس خلاقیت و در پاسخ به نیاز سنت‌های جدید است جای خود را به سایر عناصر فرهنگی می‌دهد.[۱] هاجسن معتقد است با اجتماعی شدن دین آگاهی دینی به‌عنوان یک پدیده تاریخی و اجتماعی در دو سطح تأثیرگذار است:

۱. رویکرد کریگماتیک:[۲] در این رویکرد مفاهیم و تعالیم دینی در سطحی فراگیر اما نه‌چندان عمیق حضور دارند و این روش برای ساختار فرهنگی آگاهی دینی و کنش آن ضروری است.

۲. رویکرد پارادایمی:[۳] این رویکرد دیدگاه دینی را باتوجه‌به منشأ آن بررسی می‌کند و تمام عناصر آن را مورد مداقّه قرار داده و باتوجه‌به آن اطلاعات را بر اساس ذهنیت مشترک تحلیل می‌کند.[۴] این رویکرد فراگیر نیست اما معنایش این نیست که در تأثیرگذاری فرهنگی عناصر شهودی در فرایند سنت غایب است بلکه قطعاً مؤلفه‌های پارادایمی گاهی اوقات در اولویت و اهمیت قرار دارند و به‌عنوان پشتوانه رویکرد کریگماتیک عمل می‌کنند که نباید از آن غفلت کرد.

هاجسن از این روش در تحلیل تاریخی و جریان‌شناسی اندیشه‌ها بسیار استفاده می‌کند. اما آنچه که بیشتر دین را در قالب فرهنگ آشکار می‌کند رویکرد کریگماتیک است زیرا سنت‌ها در عناصر کریگماتیک با عناصر فرهنگی مشترک پیوند بیشتری برقرار می‌کنند.[۵] هاجسن باتوجه‌به این دو رویکرد رابطه فرهنگ و دین را تابع چارچوب خاصی می‌داند در غیر این صورت اگر پاسخ‌های درونی برای درک حقیقت کاملاً آزاد و بدون هیچ تمایزی باشد خطر نابودی تعهد و التزام به مفاهیم دینی را که در قالب فرهنگ دینی و به‌عنوان قانون الهی انجام می‌شد را به دنبال دارد بنابراین نیاز به الگویی برای همزیستی مسالمت‌آمیز بین این دو رویکرد وجود دارد و این معظلی بود که بین رویکرد کریگماتیک و پارادایمی وجود داشت. این چالش و نحوه پاسخ به آن تاریخ مسلمانان را برای قرن‌ها تهدید می‌کرد و در نهایت به این نتیجه رسیدند که حداقل ارزش‌های باطنی (دینی) را در اعمال و افعال بیرونی ترکیب کرده و صوفیان باطن‌گرا و شریعت‌گرایان اهل حدیثی مکمل همدیگر در زندگی دینی و معنوی باشند.[۶] هاجسن پاسخ مناسب مسلمانان به این چالش را نکته اساسی در تأسیس تمدن اسلامی می‌داند و تحقق دین در قالب فرهنگ تمدنی را مبتنی بر این دو رویکرد امکان‌پذیر می‌داند.

---

1. Ibid, p 349.

۲. Kerygmatic orientation این رویکرد آموزه‌های دینی را در قالبی نسبتاً ساده و اصولی تعلیم می‌دهد این سادگی به معنای آغازی برای رسیدن به اصل مطلوب است. این رویکرد درصدد است که نقصان تجربه از فیض الهی را با خواسته‌های اخلاقی جبران کند. در این رویکرد ایمان بیشتر به‌عنوان یک امر عینی آموزش داده می‌شود.

3. Paradigm.

4. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 92.

5. Ibid, P 364.

6. Ibid, p 403.

۴. سیالیّت دین در عرصه فرهنگ

باتوجه‌به اینکه دین و فرهنگ از عناصر مختلفی تشکیل شده و غالباً به نحو مطلق نمی‌توان آنها را بر یکدیگر تطبیق داد زیرا این عناصر متاثر از شرایط درونی و بیرونی هستند و هر کدام اقتضای خاص خود را دارند. بنابراین شکل‌گیری عناصر فرهنگی باتوجه‌به اقتضائات پیرامونی متفاوت است.[۱] هاجسن معتقد است تعامل و تبعیّت از عوامل مختلف، ساختار سنت‌های دینی را در بستر تمدن تشکیل می‌دهد که از آن تعبیر به سیّال بودن تجلیّات دین می‌کند. چنین ارتباطاتی بین دین و فرهنگ در طول تاریخ در پاسخ به ایده‌های جدیدی است که در گفتگوهای درونی دین و بروز اجتماعی آن توسعه می‌یابند همچنین در سطح وسیعی تعهدات دینی به‌عنوان کنش‌های خلّاق و جدید وارد عرصه فرهنگ می‌شوند و سیالیّت دینی در چنین ساختاری تحت شرایط متفاوت ایده دینی را تضمین می‌کند.[۲] هاجسن سنت‌های دینی را در ذات خود مخالف با اصلاحات نمی‌بیند و دفاع از فرهنگ دینی را در راستای تقویت ارزش‌ها مهم می‌داند[۳] زیرا دفاع از دین در قالب فرهنگ به منعطف بودن آن در سطح تمدنی و ظرفیت بالای مداراپذیری و زندگی مسالمت‌آمیز ادیان در نگاه تمدنی بر می‌گردد که این تسالم ریشه در تشابهات فرهنگی و تکثّرگرایی در فهم شهودی یا به عبارت دیگر فهم معنوی انسان دارد.[۴] بنابراین هاجسن وحی نبوی را از نظر تاریخی با روح فلسفی و عرفان صوفیانه متجانس می‌داند و چنین انعطاف‌پذیری در روح دین موجب نفوذ آن به لایه‌های عمیق اجتماعی شده است.[۵]

اما چرا دین در قالب‌ریزی فرهنگ تا حدی به شکل شرایط فرهنگی اطراف در می‌آید؟ از نظر هاجسن هیچ فرهنگی که مبتنی بر ایده است در خلاء شکل نمی‌گیرد و فرهنگ جنبه بیرونی ذهن انسان است. بنابراین آموزه دینی یا به طور عام هر گزاره ذهنی برای اینکه به نحو عینی در جامعه نمود پیدا کند باید به نحو گفتمان بین‌الاذهانی تبدیل شود[۶] و عینی کردن آموزه‌های دینی نیاز به شرایط فهم متقابل دارد که خارج از حیطه ذهن است بنابراین دین برای اینکه به فرهنگ تبدیل شود نمی‌تواند خود را در فضای خلاء و جدا از درک بیرونی قرار دهد و درنتیجه ظرف عینی شدن آموزه‌ها را محیط اجتماعی تعیین می‌کند اگرچه شرایط بیرونی در ابتدا صرفاً نقش پذیرنده آموزه‌ها را ایفا می‌کند اما به‌تدریج فهم دین مبتنی بر فهم آنها می‌شود.[۷] هاجسن در این فرایند به قطعیّت نمی‌تواند نتیجه بگیرد که می‌توان

---

1. Ibid, v 2, p 539.
2. Ibid, p 236.
3. Ibid, p 443.
4. Ibid, v 3, P 68.
5. Ibid, p 439.
6. burke, ***Rethinking world history***, p 15.
7. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 70.

حوزه مذهب را از غیر مذهب جدا کرد زیرا حوزه مذهب در فرهنگ‌های مختلف بسیار متغیر است که در اصطلاح به آن (دینی) می‌گویند و در سطح تمدنی اصطلاح اسلامیکیت را برای حوزه‌ای که دین با فرهنگ‌های مختلف در تعامل است انتخاب می‌کند. از نظر هاجسن این اصطلاح تنها با استناد به یک سری معانی گسترده از دین قابل توجیه است.[۱] با این توضیح هاجسن برای درک دین و به طور خاص اسلام در دیدگاه تمدنی سعی در درک مفاهیم و اعمال دینی از طریق دیدگاه‌های فرهنگی ـ تاریخی دارد. بر اساس این دیدگاه درک عمل دینی نیاز به زمینه و قالب اجتماعی دارد از این جهت فرهنگ ضرورتاً باید در پیش‌زمینه عمل اسلامی و جرئی از آن باشد و درنتیجه برای درک دین نیاز به کاوش و تأمل در ابعاد چندوجهی فرهنگ داریم و دین در این فرایند لاجرم از ابعاد دیگر فرهنگ متأثر خواهد شد[۲] اما اینکه چه مقدار تأثیرپذیری را داشته باشد مبتنی بر انباشت[۳] اصول و عناصر دین در فرهنگ است. بر این اساس هاجسن اصطلاح اسلامیکیت را به‌جای اسلامی اختراع می‌کند تا اشاره به عناصر غیر دینی مشارکت کننده فرهنگی در تمدن اسلامی داشته باشد.[۴]در این مرحله، دیگر عمل دینی یا هر عملی که در فضای فرهنگی اسلام شکل می‌گیرد منحصر به امر معنوی وحیانی نیست بلکه هر آنچه مربوط به ذهن بشری است در تحقق عمل دینی مشارکت می‌کند.[۵] چنین فرایندی موجب می‌شود که فهم دین و فرهنگ عرفی نیاز متقابل به هم داشته باشند که مبتنی بر تطبیق و استنباط از شرایط بیرونی است.

هاجسن مشارکت مسلمانان را در سطح فرهنگ دینی به دو صورت می‌داند:

گاهی از جنس خلاقیّت است مانند پیام رسالت که اقدام خلّاقانه پیامبر اسلام یک نمونه از آن است که صرفاً مبتنی بر گفتمان‌سازی و ایده‌پردازی است[۶] و گاهی به‌عنوان ساخت سنت فرعی و در پاسخ به چالش اجتماعی بروز می‌کند که به‌عنوان پشتیبانی برای تعهد معنوی محسوب می‌شود که در این صورت سنت‌های دینی به‌عنوان سنت اجتماعی قابل تقلیل به عمل دینی نیست.[۷] اما هاجسن معتقد است سیّال بودن فرهنگ منجر به الگوی الترنتیو فرهنگی می‌شود[۸]و در این بین الگوی اجتماعی اسلام چنین قابلیتی را دارد که به نحو فعالی از طریق ابداع گفتمان و تغییر در نوع بینش، سنت‌ها را از طریق انباشت گفتمان دینی به سمت خود جذب کند یا ممکن است امر بالعکس باشد.[۹]هاجسن تقویت دین را صرفاً در تبدیل

1. Ibid, v 3, p 6.
2. Krämer, **Religion, Culture, and the Secular**, p 6 – 12.
3. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 350.
4. Borjian, **Islam and world history** , p 35.
5. Krämer, **Religion, Culture, and the Secular - The Case of Islam**, p 6 - 12.
6. Burke, ***Islam and World History***, p 23
7. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 88.
8. faisal, ***Conceptual Islamic tradition***, p 170.
9. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, p 320.

آن به فرهنگ نمی‌داند بلکه تحلیل او این است که هرچه دین به‌عنوان یک فرهنگ در خلال سایر فرهنگ‌ها رشد پیدا کند و با آنها هماوردی و دیالوگ متراکم‌تری داشته باشد، درنتیجه فرهنگ می‌تواند سیر تکامل اجتماعی خود را ترقی دهد.[۱] ازاین‌رو دین، سنت‌های کهن را مانند آیینه‌ای برای نگاه جامع و گسترده به مؤلفه‌های تمدن دینی می‌داند و از طریق آنها می‌تواند گفتمان تمدنی را با سایر فرهنگ‌ها شکل دهد[۲] باتوجه‌به سیر تکامل دین در تمدن، هاجسن معتقد است که شریعت اسلام به‌عنوان یک فرهنگ در ذات خود چنین صلاحیتی را ندارد که تمام فرهنگ‌های تمدنی را تعریف یا منعکس کند. بنابراین متولیان دین نگاه خود را از صرف علوم دینی و اخلاق به حوزه وسیع‌تری از زندگی عقلانی تغییر دادند و تاریخ را نه مختص زندگی پیامبران بلکه آن را برای نوع بشر می‌دانستند که ارتباط مشخصی به معارف ماورایی داشته است. هاجسن اصطلاح دین ارتدوکسی را برای چنین شیوه‌ای از زندگی در حوزه تمدن اسلامیکیت مناسب می‌داند.[۳]

بنابراین در فضای تمدن اسلامیکیت، فرایند تکوین فرهنگ در پاسخ به چالش‌های اجتماعی بوده و عمیقاً رنگ دینی و شرعی داشت[۴] اما این پاسخ در زمان و مکان باتوجه‌به نوع چالش متفاوت بود زیرا قبولِ پاسخ، مبتنی بر وجود فهم مشترک پیشینی نسبت به چالش بود.

نقد

۱. ابهام در تصور وحدت دین و فرهنگ

هاجسن دین را در عرصه اجتماع به نحوی تبیین می‌کند که حدود و ثغور دین کاملاً واضح نیست.[۵] فرهنگ و دین از نظر تاریخی بدون شک فراگیر و بنیادین هستند اما فرهنگ در برخی زمینه‌ها ایجاد شده بود مانند هنر یا معماری برگرفته از سنت‌های محلی، که ممکن است اصلا دینی تلقی نشود در این صورت درهم‌تنیدگی متصور نیست.[۶] زیرا بسیاری از جنبه‌های فرهنگی سکولار بوده و لو اینکه در محیط تمدن اسلامی رشد و نمو داشته باشند لزوماً به معنای ادغام با دین اسلام نبوده است[۷] حتی در زندگی مؤمنان نیز چیزهایی بوده است که نمی‌توان آن را دینی فرض کرد. بنابراین دامنه تمدن تاریخی نه‌تنها از نظر دین به عنوان بستر فعالیت متمایز بود حتی در زمان و مکان با آن همخوانی نداشت و حتی از نظر

1. Ibid, p 350.
2. Ibid. p 412.
3. Ibid, P 350.
4. Ibid, v 2, p 358.
5. Michael E, ***what is islam***, P 4 - 9.
6. Hodgson, ***The Venture of Islam***, v 1, P 316.
7. Borjian, **Islam and world history** , p 12.

جمعیت هم مبهم بود.[۱] اشکال به هاجسن از آنجا آغاز می‌شود که برای جلوگیری از ابهام در تصور وحدت دین و فرهنگ اصطلاح اسلامیکیت را اختراع می‌کند و تا جایی که انباشت میراثی باشد اسلامیکیت نیز صدق می‌کند اما میزان انباشت را مشخص نمی‌کند. آیا چنین وحدتی انضمامی است یا اتحادی؟ درصورتی‌که وحدت اتحادی باشد ملاک آن چیست و در صورتی که انضمامی باشد کدام یک متغیر وابسته و دیگری متغیر مستقل است؟

۲. خلط بین ایمان و سنت دینی

هاجسن معتقد است که تمدن اسلامی را از آن جهت که برایندی از تلفیق دین و فرهنگ است می‌توان از طریق ایده‌های سازنده شناخت اما مشکل این است که چگونه می‌توان از میان ایده‌های متعدد تشخیص داد که چه چیزی اسلام واقعی است؟ تا مستند عمل اسلامی باشد.[۲] این اشکال از آن جهت مطرح می‌شود که چه چیزی با فرهنگ ادغام شده است آیا دین به معنای امری معنوی است یا چیزی مجسّم که سنت مسلمانان است؟ زیرا هاجسن اسلامیکیت را به پدیده‌ای اطلاق می‌کند که از نظر فرهنگی با مسلمانان در ارتباط است اما بیان‌گر ایمان یا فعالیت مذهبی آنها نیست زیرا ایمان قابل مشاهده و تعریف نیست تا وصف دینی یا اسلامی را برای اعمال بیرونی استفاده کرد و فقط به تجربه شخص بر می‌گردد و حتی سنت انباشته به طور واقعی ایمان را آشکار نمی‌کند.[۳و۴] از طرفی هاجسن معترف است که ایمان را نمی‌توان مورد قضاوت قرار داد این بدان جهت است که معیار شناخت قبل از تبدیل شدن ایمان به عمل عرفی در یک فرایند همگانی میسر نیست. بنابراین آنچه نمود عینی دین است سنتی با منشأ اسلامی است نه ایمان صِرف. در این تعریف ماهیت درهم‌تنیدگی، تلفیق فرهنگ با فرهنگ است نه فرهنگ با دین. ثمره چنین اختلافی در عمل بیرونی ظاهر می‌شود به این معنی که آنچه در خارج اتفاق می‌افتد عمل اسلامی است یا عمل عرفی.

۳. محدود کردن حوزه اسلام

با تفکیک بین دین و فرهنگ که هاجسن بین اسلامی و اسلامیکیت قائل است؛ مفهوم اسلام در نگاه او در نهایت چیزی که اسلام است را محدود می‌کند و جلوه‌های متعدد آن را نادیده می‌گیرد. درنتیجه تفکیک بین اسلام و غیر اسلامی نوعی تقسیم مبهم است.[۵] زیرا ایده هاجسن از اسلام بسیار

1. Ibid, p 1 - 5.
2. Michael E, ***what is islam***, p. 360.
3.https://www.khalilandani.com/post/what_is_islam_comparing_w_c_smith_hodgson_and_shahab_ahmed_s_models
4. Tamari, ***The Venture of Marshall Hodgson***, p 77 - 80.
5. Michael E, ***what is islam***, P 9.

محدودکننده است به دلیل اینکه هاجسن پدیده‌هایی مانند فلسفه و هنر و همانند آن را اسلامیکیت می‌داند نه اسلامی و دلیلش این است که عقلانیت و فلسفه، تقوی یا درک متعالی دینی فرد را بیان نمی‌کند. با این تعریف تنها چیزی اسلامی است که از قرآن و حدیث گرفته شود. از طرفی صفت اسلامی در دیدگاه هاجسن ایمان اسلامی و سنت تجمیعی خواهد بود که یکی را از طریق دیگری می‌توان شناخت و ازآنجاکه ایمان را نمی‌توان به‌نحو مستقیم درک کرد نمی‌توان حدس زد که عبارت یا عمل تاریخی تولید شده توسط مسلمانان کدام ایمان است که به عنوان سنت انباشته به حساب می‌آید و کدام اسلامی نیست. بنابراین عدم وجود معیار عینی منجر به قضاوت خودسرانه می‌شود و این مبتنی بر اختلاف در چگونگی عینیت یافتن دین در جامعه است.[۱] هاجسن مشخص نمی‌کند معیار او در توصیف عمل اسلامی معنا است یا انباشت سنت‌های اسلامی؟ از طرفی هاجسن فرهنگ اسلامیکیت را چنان با فرهنگ‌های بومی گرده زده است که اگر مسلمانی بخواهد کمتر اسلامی باشد باید از فرهنگ خود دوری کند یا بالعکس. درصورتی‌که هاجسن اصرار به شناخت دین از طریق فرهنگ داشته باشد نتیجه منطقی از سخن او این است که الگو مدینه و سایر عناصر اسلامی باید در حاشیه فرهنگ قرار بگیرند و این خلاف مبنای او در وجود عناصر ثابت اسلامی است.[۲]

۴. عدم محوریت دائمی دین

تصور درهم‌تنیدگی دین و فرهنگ، هاجسن را بر آن داشته است دائما دین را عنصر محوری در تمدن اسلامیکیت بداند که تمام عوامل تمدن‌ساز برای همیشه ذیل گفتمان اسلام هستند و فرض گرفته است که فرهنگ‌های محلی از حوزه اسلامیکیت خارج نخواهند شد اما تجربه تاریخی نشان می‌دهد اگر سنت‌های محلی حول محور یک سنت مهم و تأثیرگذار مانند زبان قرار بگیرند می‌توانند فرهنگ متعالی اسلام را کاملاً به حاشیه ببرند به‌نحوی‌که فرهنگ متعالی درصورتی‌که در طولانی‌مدت در حاشیه قرار بگیرد قدرت نفوذ گفتمان خود را از دست می‌دهد.[۳] هاجسن در اینجا بین استعداد دین و فعلیت یافتن کنش تمدنی دین تفاوت قائل نشده است و فرض را بر این گرفته که دین دائما کنش‌گر در حوزه تمدن خواهد بود اما باتوجه‌به ضعف و شدت نفوذ گفتمانی دین این احتمال است که دین متأثر از عناصر فرهنگی ـ تاریخی باشد.[۴]

---

1. Ibid, P 2 - 7.
2. Maxwel Eatan, ***Marshall Hodgson's ideas on cores and modernity in Islam***, p 8.
۳. آبراهامیان، ***ایران بین دو انقلاب***، ص ۱۱۴ ـ ۱۱۳.
۴. یارشاطر، ***حضور ایرانیان در جهان اسلام***، ص ۳۴.

۵. ابهام در ارایه معیار عینیت فرهنگ و دین

لازمه تعریف هاجسن از نسبت دین و فرهنگ و تأثیرپذیری متقابل اعتراف به پلورالیزم معرفتی در حوزه تمدن اسلامی است. زیرا هر فرهنگی مبتنی بر ارزش‌های خاص خود است که دین نیز در فرایند تأثیرپذیری از فرهنگ باید آن ارزش‌ها را معتبر بداند[1] و در غیر این صورت تعاملی بین آنها شکل نمی‌گیرد و اساساً مبنای مشترکی برای تلفیق موجود نیست. بنابراین نمی‌توان عینیت دین در قالب فرهنگ را به‌نحو مطلق پذیرفت یا اینکه بپذیریم دین قبل از تلفیق، وارد گفتگو با محوریت ارزش‌ها و مبانی فرهنگ میزبان می‌شود و بعد از خالص‌سازی با آن تلفیق می‌شود. اما این خلاف واقعیت تاریخی است زیرا در تاریخ، فرهنگ‌هایی با منشأ مختلف و حتی در تضاد با یکدیگر می‌بینیم. بنابراین فرایند عینیت یافتن دین در قالب فرهنگ مستلزم به رسمیت شناختن برخی اصول متضاد است[2] مگر اینکه بگوییم عینیت به معنای اتحاد ماهوی معنا ندارد بلکه صرفاً ترکیبی انضمامی است.

نتیجه

هاجسن در پی آن است که تمدن را در تمام ابعاد تاریخی مطالعه کند و پیش‌فرض‌های اشتباهی را که مستشرقین داشته‌اند را با نگاهی نقّادانه تصحیح یا حذف کند از این جهت دین را به عنوان مهم‌ترین عنصر تمدن‌ساز مطرح می‌کند. در رویکرد تمدنی هاجسن دین، مافوق تمام عناصر بر سازه‌های تمدنی تأثیر گذار است و این قابلیت را دارد که سایر مؤلفه‌های تمدنی را با خود همسو کند. هاجسن بر آن است تا از تجربیات تمدن دینی در عصر معاصر بهره ببرد بنابراین به دنبال برجسته کردن تمدن از زاویه معنویت دینی و همسو شدن آن با فرهنگ است. هاجسن تبدیل گفتمان دینی به فرهنگ را تنهاشکلی از الگوی تمدنی می‌داند که می‌تواند پاسخگوی نیازهای انسان متمدن معاصر باشد. در نهایت هدف هاجسن از مطرح کردن دین در سطح تمدن این است که بتواند از این طریق «صلح کل» که همانا عصاره ایده اخلاقی تمدن است را محقق کند.

منابع و مآخذ

۱. آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۷). ***ایران بین دو انقلاب***. تهران: نشر نی.

۲. بابایی، حبیب‌اله (۱۳۹۳). پیوستگی در تمدن اسلامی. ***فصلنامه علمی و پژوهشی فلسفه و الهیات***. ۱۹ (۲).

۳. بابایی، حبیب‌اله (۱۳۹۹). ***تنوع و تمدن***. قم: پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.

---

1. Faisal, ***Conceptual Islamic tradition***, P 23.

۲. شاخت؛ ***وحدت و تنوع در تمدن اسلامی***، ص ۵۷.

۴. شاخت، جوزف (۱۳۴۲). ***وحدت و تنوع در تمدن اسلامی***. ترجمه عباس آریانپور. تبریز: نشر معرفت.

۵. یارشاطر، احسان (۱۳۸۱). ***حضور ایرانیان در جهان اسلام***. ترجمه فریدون مجلسی. تهران: مروارید.

6. Borjian, Habib (2009). ***Islam and world history Persinate societie and the subcontine***. Lahore: Pakistan University of Yerev press
7. Burke, Edmund (1993). ***Rethinking World History, Essays on Europe, Islam and World History by Marshall G. S Hodgson***. New York: Cambridge University Press.
8. Burke, Edmund (1999). Rethinking world history, Studies in ***Comparative world history Articles on Europe Islam and world history***, UK: Cambridge University Press.
9. Faisal (1992). Conceptual Islamic tradition. ***Journal of islam society.*** New Delhi :Lal Nehru University.
10. Geyer, Michael (2019). ***Intervention of world history***, University of Chicago.
11. Hifdil, Muhammad (2019). ***Islam and civilization***. Keislaman:Zainul Hasan Genggong. DOI:10.35309/alinsyiroh.v5i1.3395
12. Hodgson, Marshall G. S. (1974). The Venture of Islam, Conscience and History in a World Civilization, ***The Classical Age of Islam***, Chicago and London: The University of Chicago Press.
13. Hourani, A. (1978). The Venture of Islam: Conscience and History in a World Civilization by Marshall G. S. Hodgson. ***Journal of Near Eastern Studies***. 37 (1): 53 – 62.
14. Inayatullah, I Sohail and Gail Boxwell,slam (2004). ***Postmodernism and Other Futures: A Ziauddin Sardar Reader***. Contemporary Political Theory. London; Pluto Press
15. Krämer, Gudrun (2021). ***Religion, Culture, and the Secular***, The Case of Islam, Germany; Leipzig University.
16. Maxwell Eaton, Richard (2023). ***Marshall Hodgson's ideas on cores and modernity in Islam***: Tucson, Arizona.
17. Mazlish, Bruce (2004). ***Civilization and Its Contentsm***. California: Stanford University Press.
18. Michael E. (2017). ***I Hear Islam Singing: Shahab Ahmed's What Is Islam? The Importance of Being Islamic***. Pregill Boston University: Published online: Cambridge University Press.
19. Nasr, Seyyed hossein (1989). ***Knowledge and sacredm***. New York: new york press
20. Tamari, Steve (2015). The Venture of Marshall Hodgson, Visionary Historian of Islam and the World. ***Journal New Global Studies***. Southern Illinois University
21. Tamari, Steve (2015). ***The venture of marshsl hodgson visionary history of islalm***. Southern Illinois: University Edwardsville.
22. Zemon, Davi Natalie (2011). ***Decentering world history***. Online library.